

220

54

1

54

قوس

الحمد لله

الحمد لله

www.ketabir

رازیک خیانت

سرشناسه	: موسوی، فاطمه‌سادات، ۱۳۴۳ -
عنوان و نام پدیدآور	: راز یک خیانت/مؤلف فاطمه‌سادات موسوی (نقیسه).
مشخصات نشر	: قم: نشر همخونه، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	: ۵۳۴ص.
شابک	: ۶۰۰۰۰۰ ریال : 978-622-95179-2-5
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع	: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	: Persian fiction -- 20th century
رده بندی کنگره	: IRI ۸۳۶/ ۲۵۳۲۸۰ ۱۳۹۷
رده بندی دیویی	: ۳/۶۳۶۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۵۰۰۷۳۳

عنوان کتاب: راز یک خیانت

نویسنده : فاطمه سادات موسوی

ناشر : همخونه

ویراستار : سیده سوسانه نورداد

چاپ : قدس

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۵۱۷۹-۲-۵

کلیه حقوق این اثر متعلق به انتشارات می‌باشد.

مرکز پخش: قم، خیابان معلم، معلم ۱۰، سه راه جوی شور، جنب فضای سبز،

پلاک ۱۴۲ تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۳۴۱۷۶

پخش بزرگ: ۰۹۱۲۵۵۳۳۱۳۵ پخش گلسار ۰۹۱۲۵۸۰۶۴۷۳

تقدیم به پدر و مادر مهربانم

همسر عزیزم و دختر نازنینم سارینا

www.ketab.ir

مقدمه

نمی دانم چیستی! آنقدر می دانم که هرگاه واژگان به تو رسیدند مبهم شدند و هرگز نتوانستند تو را به من برسانند چگونه می توانم ترجمه ای از تو داشته باشم؟ هنگامی که در وهم و خیال هم نمی گنجی . به هرکجا که می رسم، رد پای از تو باقی ست..... شاید روی زمین نباشد اما در دلم هست ... من را ببین! نگاهم را بخوان... می دانم! به دلم افتاده... من را از هر طرف که بخوانی هم! نامم من بستی ست، بر دیواری بلند من، سالهاست دل بسته ام به طنابی، که هر روز لبان عشق، نم چشمانش را خیس می کند! و بر حیاط خانه ی ما حیاط زندگی اش را بهن می کند! بر فال نیک گیرم ... برایم، به دروغ پایت را می کشی وسط تمام بازیهای کودکان... معرکه می گیری و چه کودکانه هربار بیشتر لبور می کنم، لباسهای خیس را، من ته کوچه! در انتظارت نشسته ام! از واژه ی شیرین عشق من که بگذریم باید برای تمام راه های نرفته و برای تمام راه های رفته را ببخشیم تا بگذاریم احساسات قدری هوایی بخورند، گاهی بدترین اتفاقات هدیه ی زمانه و روز کارند تنها کاری ست خودمان باشیم ! که خود را برای تمامی این بیراهه رفتن هایمان ببخشیم و به خودمان بیالیم تا خدا تمامی درهایی که به خیال باطلمان بسته را به رویمان باز کند ! خطاهایمان را بشناسیم آنها را پذیرا باشیم و تنها بین خودمان و خدایمان نگرسان داریم، این دنیای نامحرم بددل نامروت زیاد دارد! تا دست خدا هست تا مهر پای اس بی انتهاست تا می گوئیم خدایا ببخش به دورمان می گردد و می بوسد و می گوید جانم چه کرده ای مگر؟ دیگر ما را چه نیاز به آدمها؟ زیبا بمانیم و بگذاریم با دیدنمان هر رهگذر ناامیدی لبخندی بزند رو به آسمان و زیر لب بگوی دهنوز هم می شود از نو شروع کرد...!